



دهمین پیشوا

ابوالفضل هادی منش

اشاره

تو پرده در می انداخت. او از دودمان رسالت و امامت و میراث دار جانشینی و خلافت بود و شاخساری دل نواز از درخت پسر برگ و بار نبوت و میوه سرسید درخت رسالت بود.^۱

امام در تمام زمینه های فردی، اعم از ظاهری و اخلاقی، زبانزد همگان بود. ابن صباغ مالکی در این راستا می نگارد:

«فضیلت ابو الحسن، علی بن محمد الهادی علیه السلام بر زمین پرده گسترده

امام هادی علیه السلام نمونه ای از انسان کامل و مجموعه سترگی از اخلاق اسلامی می باشد. ابن شهر آشوب در این باره می نویسد:

«امام هادی علیه السلام خوش خوترین و راست گوترین مردم بود. کسی که او را از نزدیک می دید، خوش برخوردترین انسانها را دیده بود و اگر آوازه اش را از دور می شنید، وصف کامل ترین فرد را شنیده بود. هر گاه در حضور او خاموش بودی، هیبت و شکوه وی تو را فرا می گرفت و هر گاه اراده گفتار می کردی، بزرگی و بزرگواری اش بر

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب مازندرانی، بیروت، دار الاضواء، بی تا، ج ۴، ص ۴۰۹.

لحظه‌ای روی از قبله برگرداند. با پشمینه‌ای بر تن و سجاده‌ای از حصیر زیر پا به نماز می‌ایستاد. شوق به عبادتش در شب تمام نمی‌شد. کمی می‌خوابید و دوباره بر می‌خاست و مشغول عبادت می‌شد. آرام زیر لب قرآن را زمزمه می‌کرد و با صوتی محزون آیاتش را می‌خواند و اشک می‌ریخت که هر کس صدای مناجات او را می‌شنید، می‌گریست. گاه بر روی ریگها و خاکها می‌نشست. نیمه شبها را مشغول استغفار می‌شد و شبها را به شب زنده‌داری می‌گذراند.^۲

شبانگاه به سجده می‌افتاد و با صدایی محزون و غمگین می‌گفت: «خداوند! این گناهکار پیش تو آمده و این نیازمند به تو روی آورده، خدایا! رنج او را در این راه بی‌پاداش مگذار! بر او رحمت آور و او را ببخش و از لغزشهایش درگذر!»^۳

ورشته‌هایش را به ستاره‌های آسمان پیوسته است. هیچ فضیلتی نیست که به او پایان نیابد و هیچ عظمتی نیست که تمام و کمال به او تعلق نگیرد. هیچ خصلت والایی بزرگ نمی‌نماید، مگر آنکه گواه ارزش آن در وی آشکار است. او شایسته، برگزیده و بزرگواری است که در سرشت والا پسندیده شده است.

... هر کار نیکی با وجود او رونق یافته است. او از نظر شکوه، آرامش، پاکی و پاکیزگی براساس روش نبوی و خلق نیکوی علوی آراسته شده است.^۱

آنچه در ذیل می‌آید، نگاهی است به برخی از ویژگیهای فردی امام هادی علیه السلام.

۱. عبادت

ایجاد ارتباط عاشقانه با معبود و معشوق ازلی و عبادت فراوان، از ویژگیهای برجسته امام هادی علیه السلام است. در این باره نوشته‌اند: «همواره ملازم مسجد بود و میلی به دنیا نداشت. عبادتگری فقیه بود. شبها را در عبادت به صبح می‌رساند، بی‌آنکه

۱. فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، بیروت، دار الاضواء، دوم، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۸.
 ۲. اثنتنا، محمدعلی دخیل، بیروت، مکتبه الامام الرضا علیه السلام، ششم، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۲۱۷.
 ۳. همان، ص ۲۵۷.

«امام هادی علیه السلام خوش خوترین و راست‌گوترین مردم بود. کسی که او را از نزدیک می‌دید، خوش برخوردترین انسانها را دیده بود»

۲. ساده‌زیستی

از دیگر ویژگیهای برجسته اخلاقی امام هادی علیه السلام، ساده‌زیستی و دوری از دنیا بود. در این زمینه نیز آمده است: «از دنیا چیزی در بساط زندگی نداشت. بنده‌ای و ارسته از دنیا بود. در آن شبی که به خانه‌اش هجوم آوردند، او را تنها یافتند با پشمینه‌ای که همیشه بر تن داشت و خانه‌ای که در آن هیچ اسباب و اثاثیه چشم‌گیری دیده نمی‌شد. کف خانه‌اش خاک‌پوش بود و بر سجاده حصیری خود نشسته، کلاهی پشمین بر سر گذاشته و با پروردگارش مشغول نیایش بود.»^۱

۳. دانش

یکی از محورهای اساسی و از سترگ‌ترین پشتوانه‌های امامت، دانش امام است که براساس آن بشریت از کوره‌راههای نابودی رهایی می‌یابد. شخصیت علمی امام هادی علیه السلام از همان دوران کودکی و پیش از امامت ایشان شکل گرفته بود. مناظره‌های علمی، پاسخ‌گویی به شبهه‌های اعتقادی و تربیت شاگردان برجسته، نمونه‌های برجسته‌ای از جایگاه والای علمی امام هادی علیه السلام است. او در همان کودکی مسائل پیچیده فقهی را که بسیاری از بزرگان و دانشمندان در حل آن فرو می‌ماندند، حل می‌کرد. گنجینه‌ای پایان‌ناپذیر از دانش بود.

دشمن ساده‌اندیش به خیال در هم شکستن وجهه علمی ایشان، مناظره‌های علمی تشکیل می‌داد، ولی جز رسوایی و فضاحت ثمره‌ای

۱. همان، ص ۲۱۷؛ اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ق، ج ۱، ص ۵۰۲؛ بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ ق، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

نمی‌دید. از اینرو، به بلندی مقام امام اعتراف می‌کرد و سر تسلیم فرود می‌آورد.^۱

با این همه، متوکل، مانع نشر و گسترش علوم از سوی ایشان می‌شد و همواره در تلاش بود تا شخصیت علمی امام بر مردم آشکار نشود. از اینرو، امام را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته بود و از ارتباط دانشمندان علوم و حتی مردم عامی با ایشان جلوگیری می‌کرد. و امام با صبوری بی‌پایان، لحظه‌ها را به کار می‌گرفت و تیرگی جهل را با نور دانش خود می‌زدود. او در بیان پرتو افشانی چهارده خورشید تابنده علم می‌فرمود:

«اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفًا
كَانَ عِنْدَ أَصْفَ حَرْفٍ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَأَنْحَرَفَتْ لَهُ
الْأَرْضُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَبَا فِتْنَاوَلْ عَرْشُ
بَلْقَيْسَ حَتَّى صَبَّرَهُ إِلَى سُلَيْمَانَ ثُمَّ انْبَسَطَتْ
الْأَرْضُ فِي أَقَلِّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَعِنْدَنَا مِنْهُ اثْنَانِ
وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَحَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ مُسْتَأْذِرٌ بِهِ فِي
عِلْمِ الْغَيْبِ»^۲ اسم اعظم خدا هفتاد و سه
حرف است. تنها یک حرف آن نزد
آصف [بن برخیا] بود که [وقتی خدا را]
بدان خواند، زمین در فاصله مابین او و

سرزمین سبأ برای او درهم پیچیده شد و تخت بلقیس را در برگرفت تا اینکه آن را نزد سلیمان نبی عليه السلام آورد. آن‌گاه زمین در کم‌تر از یک چشم برهم زدن گسترده شد [و به حال اول خود برگشت] و نزد ما [خاندان وحی] هفتاد و دو حرف از آن وجود دارد و یک حرف آن نزد خدا مانده [و بقیه را به ما داده] که در خزانه دانش غیب او به خودش اختصاص دارد.^۳

او به تمامی زبانهای عصر خود از قبیل: هندی، ترکی، فارسی و... آگاه بود و حتی نوشته‌اند که در جمع فارسی‌زبانان به زبان خودشان سخن می‌گفت.^۴

اظهارنظرهای یزداد نصرانی، شاگرد بختیشوع درباره دانش امام هادی عليه السلام بسیار مهم است. او پزشک مخصوص دربار معتصم بود. چیرگی

۱. الفصول المهمة، ص ۲۶۷.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، نجف، منشورات الحیدریه، ۱۳۶۹ ق، ص ۲۱۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۶.

۴. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۰.

کاخ او که رسیدیم، شنیدیم دستور داده امام هادی علیه السلام را احضار کنند. پرسیدم: علی بن محمد کیست که متوکل چنین دستوری داده؟ گفتند: او از علویان است و رافضیها او را امام خود می خوانند. پیش خود گفتم: شاید متوکل او را خواسته تا به قتل برساند. تصمیم گرفتم همان جا بمانم تا او را ملاقات کنم.

مدتی بعد، سواری آهسته به کاخ متوکل نزدیک شد. با وقار و شکوهی خاص بر اسب نشسته بود و مردم از دو طرف او را همراهی می کردند. به چهره اش که نگاه کردم، محبتی عجیب از او در دلم افتاد. ناخواسته به او علاقه مند شدم و از خدا خواستم که شر دشمنش را از او دور گرداند. او از میان جمعیت گذشت تا به من رسید. من در سیمایش محو بودم و برایش دعا می کردم. مقابلم که رسید، در چشمانم نگریت و با مهربانی فرمود: «خداوند دعاهای تو را در حق من مستجاب کند، عمرت را طولانی سازد و مال و

امام در دانش، به اندازه ای او را مجذوب خود کرد که در توصیف مقام علمی ایشان گفته بود: «اگر بنا باشد آفریده ای را نام ببریم که از جهان غیب آگاهی داشته باشد، او (امام هادی علیه السلام) خواهد بود.» این سخن نتیجه تنها دیدار کوتاه او با امام بود.^۱

۴. آگاهی از اسرار

براساس روایات فراوان، امام معصوم علیه السلام هرگاه بخوهد از چیزی که بر او پوشیده است، آگاه شود، خداوند او را بدان آگاه خواهد ساخت. امام علی علیه السلام نیز بسان دیگر پیشوایان، از غیب خبر می داد، آینده را به وضوح می دید، از درون افراد آگاه بود و زمان مرگ افراد را می دانست.

ابوالعباس احمد ابی النصر و ابو جعفر محمد بن علویه می گویند: «شخصی از شیعیان اهل بیت علیهم السلام به نام عبدالرحمان در اصفهان می زیست. روزی از او پرسیدند: سبب شیعه شدن تو در این شهر چه بود؟ گفت: من مردی نیازمند، ولی سخنگو و با جرأت بودم. سالی با جمعی از اهل شهر برای داخواهی به دربار متوکل رفتم. به در

۱. دلایل الامامة، ص ۲۲۱.

اولادت را بسیار گرداندا!»

وقتی سخنانش را شنیدم، از تعجب - که چگونه از دل من آگاه است - ترس وجودم را فراگرفت. تعادل خود را از دست دادم و بر زمین افتادم. مردم اطرافم را گرفتند و پرسیدند: چه شد؟ من کتمان کردم و گفتم: خیر است ان شاء الله و چیزی به کسی نگفتم تا اینکه به خانه‌ام بازگشتم. دعای امام هادی علیه السلام در حق من مستجاب شد. خدا داری‌ام را فراوان کرد. به من ده فرزند عطا فرمود و عمرم نیز اکنون از هفتاد سال فزون شده است. من نیز امامت کسی را که از دلم آگاه بود، پذیرفتم و شیعه شدم.»^۱

خیران اسباطی نیز در زمینه آگاهی امام از اسرار می‌گوید: نزد ابوالحسن الهادی علیه السلام در مدینه رفتم و خدمت ایشان نشستم. امام پرسید: از واثق (خلیفه عباسی) چه خبر داری؟ گفتم: قربانت شوم! او سلامت بود و ملاقات من با او از همه بیشتر و نزدیک‌تر است؛ اما الآن حدود ده روز است که او را ندیده‌ام. امام فرمود: مردم مدینه می‌گویند: او مرده است. گفتم: ولی من

از همه او را بیش تر می‌بینم و اگر چنین بود، باید من هم آگاه می‌بودم. ایشان دوباره فرمودند: مردم مدینه می‌گویند: او مرده! از تأکید امام بر این کلمه فهمیدم منظور امام از مردم، خودشان هستند.

سپس فرمود: جعفر (متوکل عباسی) چه؟ عرض کردم: او در زندان و در بدترین شرایط است. فرمود: بدان که او هم اکنون خلیفه است. سپس پرسید: ابن زیات^۲ (وزیر واثق) چه شد؟ گفتم: مردم پشتیبان او و فرمانبردارش هستند. امام فرمود: این قدرت برایش شوم بود. پس از مدتی سکوت، فرمود: «لَسَابِدًا أَنْ تَخْرِبِي مَقَادِيرَ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَحْكَامَهُ يَا خَيْرَانُ مَاتَ الْوَائِقُ وَ قَدْ قَعَدَ الْمَتَوَكَّلُ جَعْفَرًا وَ قَدْ قُتِلَ ابْنُ الزِّيَّاتِ فَقُلْتُ مَتَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ بَعْدَ

۱. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی‌جا، ج ۲، ص ۲۴۰.
 ۲. او وزیر معتصم و واثق بود که مخالفان را در تنوری می‌انداخت که کف آن میخهای آهنی بزرگی قرار داشت. مردم به شدت از او متنفر بودند. متوکل بعد از به قدرت رسیدن، او را در همان تنور انداخت. (مروج الذهب و معادن الجواهر، علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چهارم، ۱۳۷۰ ش، ج ۲، ص ۴۸۹).

از دیگر ویژگی‌های برجسته اخلاقی امام هادی علیه السلام، ساده‌زیستی و دوری از دنیا بود

شب پرست دشمن تیره و تار می‌کند:

بِأَثْوَا عَلِيٍّ قَلِيلِ الْأَجْبَالِ
تَحْرُثُهُمْ قَلْبَ الرَّجَالِ فَلَمْ تَنْفَعَهُمُ الْقَلِيلُ
وَأَسْتَنْزِلُوا بَسْغَدَ عَزْرٍ مِنْ مَعَاقِلِهِمْ
وَأَسْكِنُوا حُقْرًا يَا بَشْسَمَا نَزَلُوا
نَادَيْهِمْ صَارِخٍ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ
أَيِّنَ الْأَسَاوِرِ وَاللَّيْجَانِ وَالْحُلَلِ
أَيِّنَ الْوُجُوِّ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً
مِنْ ذُؤُنِهَا تُضْرِبُ الْأَسْتَاذَ وَالْكَفَّلَ
فَأَفْصَحَ الْقَبْرِ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلْتَهُمْ
بِلَيْكِ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّوْدُ تَنْتَقِلُ
قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا ذَهْرًا وَقَدْ شَرِبُوا
وَأَضْبَحُوا الْيَوْمَ بَعْدَ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا
«بر بلندای کوهسارها شب را به

خُرُوجِكَ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ؛^۱ مقدرات خداوند
متعال و دستورها و فرامینش باید اجرا
شوند. ای خیران! واثق مرده و متوکل
[به جای او] نشسته و ابن زیات نیز
کشته شده است. عرض کردم: فدایت
شوم! چه وقت؟ فرمود: شش روز پس
از اینکه از آنجا خارج شدی.»

۵. سخنوری

گفتار امام، شیرین و سرزنش
ایشان تکان‌دهنده بود. آموزگارش در
کودکی شیفته سخنوری او شده بود.
آن‌گاه که لب به سخن می‌گشود، روح
شنونده‌اش را تازگی می‌بخشید و چون
او را عتاب می‌کرد، کلامش چون
شمشیری آتشین از جمله‌های نغز،
پیکره دشمنش را شرحه شرحه
می‌کرد.

آن‌گاه که خصم برای عشرت طلبی
خود از او می‌خواهد شعری بخواند تا
بزم خود را با آن کامل کند، لب به سخن
می‌گشاید و چند بیت می‌خواند و
آن‌چنان آتشی از ترس در وجود او
می‌اندازد که بزم و عیشش را تباه
می‌سازد و جهان را پیش چشمان

۱. الارشاد، شیخ مفید، ترجمه هاشم رسولی
محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،
۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۴۲۴؛ كشف الغمة فی معرفة
الائمة، علی بن عیسی الاربلی، تهران، دار الکتب
الاسلامیة، بی تا، ج ۳، ص ۲۳۶.

صبح آوردند، در حالی که مردان نیرومند از آنان نگهبانی می‌کردند؛ ولی کوههای بلند هم به آنان کمک نکرد. سرانجام پس از دوران شکوه و عزت از جایگاههای خویش به زیر کشیده شده، در گودالهای قبر افتادند و در چه جای بد و ناپسندی منزل گرفتند.

پس از آنکه به خاک سپرده شدند و فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها، تاجها و زیورآلات و آن لباسهای فاخرتان؟ کجاست آن چهره‌های نازپرورده و پرده‌نشینان؟ قبرهاشان به جای آنها ندا در می‌دهد: بر آن چهره‌های نازپرورده اکنون کرمها می‌خزند.

چه بسیار خوردند و آشامیدند؛ ولی اکنون پس از آن همه شکم‌بارگیها، خود، خوراک کرمها می‌شوند.»

مستی از سر متوکل پرید. جام شراب از دستش به زمین افتاد. تلو تلو خوران از ترس فریاد می‌کشید. حاضران می‌گریستند و متوکل، سخت حیران و وحشت‌زده، آن قدر گریست که ریشش خیس شد و دستور داد بزم

بر هم خورده را برچینند.^۱

۶. مهربانی

امام بسیار مهربان بود و همواره در رفع مشکلات اطرافیان تلاش می‌کرد و حتی گاه خود را به مشقت می‌انداخت. آن هم در دورانی که شدت سخت‌گیریهای حکومت بر شیعیان به اوج خود رسیده بود. محمد بن علی از زید بن علی روایت می‌کند: «من به سختی بیمار شدم و شبانه، پزشکی برای درمان من آوردند. او نیز دارویی برایم تجویز کرد. فردای آن روز هرچه گشتند، نتوانستند آن دارو را بیابند. پزشک دوباره برای مداوای من آمد و دید حالم وخیم‌تر شده است؛ ولی چون دید دارو را به دست نیاورده‌ام، ناامیدانه از خانه‌ام بیرون رفت.

اندکی بعد فرستاده امام هادی علیه السلام به خانه‌ام آمد و کیسه‌ای در دست داشت که همان دارو در آن بود. آن را به من داد و گفت: ابو الحسن به تو سلام

۱. تذکرة الخواص، ابن جوزی، تهران، مکتبة النینوی الحدیثة، ص ۳۶۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به شما گفته شد: در مجلس جا برای دیگران باز نمایید! باز کنید تا خداوند [رحمتش را] برایتان گسترده سازد. و چون گفته شد: برخیزید! برخیزید تا خداوند به مراتبی [منزلت] مؤمنان و کسانی را که علم یافته‌اند بالا برد،^۲ و نیز فرموده است: «آیا کسانی که دانشمند هستند با آنان که نیستند برابرند؟»^۳ خداوند مؤمن دانشمند را بر مؤمن غیر دانشمند مقدم داشته؛ همچنان‌که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است. آیا به راستی آنکه می‌داند و آنکه نمی‌داند، مساوی است؟ پس چرا انکار و اعتراض می‌کنید؟ خدا به این مؤمن دانشمند برتری داده است. شرف مرد به دانش اوست. نه به نسب و خویشاوندی‌اش. او نیز با دلایلی محکم که خدا به او آموخته، دشمنان ما را شکست داده

رساند و این دارو را به من داد تا برایت بیاورم. او فرمود: آن را چند روز بخور تا حالت بهبود یابد. دارو را از دست او گرفتم و خوردم و چندی بعد به کلی بهبود یافتم.^۱

۷. احترام به اهل دانش

امام به مردم به‌ویژه دانشمندان و اهل علم احترام فراوان می‌گذاشت. در تاریخ آمده است: «روزی امام در مجلسی نشسته بودند و جمعی از بنی هاشم، علویان و دیگر مردم نیز در آن مجلس حضور داشتند که دانشمندی از شیعیان وارد شد. او در مناظره‌ای اعتقادی و کلامی، تعدادی از ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را مجاب و رسوا ساخته بود. به محض ورود این شخص به مجلس، امام از جای خود برخاست و به نشانه احترام به سؤیش رفت و او را نزد خود در بالای مجلس نشانید و با او مشغول صحبت شد. برخی از حاضران از این رفتار امام ناراحت شدند و اعتراض کردند.

امام در پاسخ آنان فرمود: اگر با قرآن داور می‌کنم، راضی می‌شوید؟ گفتند: آری. امام تلاوت فرمود: «ای

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۳.

۲. مجادله/۱۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَقَسَّبُوا فِي الْمَجَالِسِ فَانْقَبُوا فَتَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَأَتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾.

۳. زمر/۹. ﴿... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلِمُوا وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾.

است.»^۱

۸. بخشش

بخشنده‌گی با خون و گوشت اهل بیت علیهم‌السلام آمیخته بود. آنان همواره با بخششهای خود، دیگران را به شگفتی وامی‌داشتند. گاه آن‌قدر می‌بخشیدند که رفتارشان در شمار معجزه به شمار می‌آمد؛ تا آنجا که در این مقام در توصیف حضرت هادی علیه‌السلام گفته‌اند: «انفاق امام هادی علیه‌السلام به قدری بود که جز پادشاهان کسی توانایی انجام آن را نداشت و مقدار بخششهای ایشان تا آن زمان از کسی دیده نشده بود و در جغرافیای اندیشه‌ها نمی‌گنجید.»^۲

اسحاق جلاب می‌گوید: «برای ابوالحسن علیه‌السلام گوسفندان بسیاری خریدم. سپس مرا خواست و از منزلش مرا به جایی برد که بلد نبودم و فرمود تا تمامی این گوسفندان را میان افرادی که خود دستور داده بود، بخش کنم.»^۳

بی‌آنکه دیگران متوجه شوند، آنان را از نسیم بخشندگی خود می‌نواخت و مورد تفقد قرار می‌داد. گوسفندانی را می‌خرید، با دست خود ذبح و بین نیازمندان توزیع می‌کرد.^۴

گاه نیز در حدّ توان خود و به همان اندازه‌ای که شخص درخواست کرده بود، به آنان بخشش می‌کرد.

ابوهاشم جعفری می‌گوید: «در تنگنای مالی بسیاری گرفتار آمده بودم تا آنجا که تصمیم گرفتم برای درخواست کمک نزد امام هادی علیه‌السلام بروم. هنگامی که خدمت امام رسیدم، پیش از آنکه سخنی بگویم، فرمود: «أَبَا هَاشِمٍ أَيُّ نِعْمٍ لِّلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ تُرِيدُ أَنْ تُؤَدِّيَ شُكْرَهَا فَقَالَ رَزَقَكَ الْإِيْمَانُ فَحَرَمَ بَدَنَكَ عَلَى النَّارِ وَرَزَقَكَ الْعَاقِبَةَ فَأَعَانَتَكَ عَلَى الطَّاعَةِ وَرَزَقَكَ الْقُنُوعَ فَصَانَكَ عَنِ التَّبَدُّلِ يَا أَبَا هَاشِمٍ إِنَّمَا ابْتَدَأْتُكَ بِهَذَا لِأَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تُشْكُو لِي مَنْ فَعَلَ بِكَ هَذَا وَقَدْ أَمَرْتُ لَكَ بِعِائَةِ دِينَارٍ فَخُذْهَا»^۵ ای ابا هاشم! کدام یک از نعمتهای خدا را می‌خواهی شکر کنی؟ سپس فرمود: ایمان را

۱. الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، قم، انتشارات اسوه، دوم، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۳۰۹.
 ۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۹.
 ۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۹.
 ۴. اعیان الشیعة، سید محسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی تا، ج ۲، ص ۳۷.
 ۵. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۰، ص ۱۲۹.

روزی تو کرد که بدنت را بر آتش حرام کند و سلامتی را روزی تو کرد تا تو را در بندگی و طاعت کمک کند، و قناعت را روزیت کرد تا تو را از درخواست مردم حفظ کند.

ایشان پرسیدم: فدایت شوم! کارگران شما کجایند [که شما این گونه خود را به زحمت انداخته‌اید]؟ در پاسخ فرمود: «يَا عَلِيُّ عَمَلٌ بِالْيَدِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ مِنْ أَبِي فِي أَرْضِهِ فَقُلْتُ لَهُ مَنْ هُوَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ آبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ عَمِلُوا بِأَيْدِيهِمْ وَ هُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الصَّالِحِينَ»^۱ ای علی [بن حمزه]! آن کس که از من و پدرم برتر بود، در زمین خود با دستش کار می‌کرد. عرض کردم: منظورتان کیست؟ فرمود: رسول خدا ﷺ، امیر مؤمنان و همه پدرانم عليه السلام، همگی با دست خودشان کار می‌کردند و کشاورزی از جمله کارهای پیامبران، فرستادگان و شایستگان درگاه الهی است.»

۱۰. بردباری

شکیبایی از برجسته‌ترین صفات مردان بزرگ الهی است؛ زیرا برخوردهای آنان با مردم نادان بیش‌تر از همه است و آنان برای هدایتشان باید صبر پیشه سازند تا این‌گونه، دروازه‌ای از رستگاری را به رویشان بگشایند.

۱. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق، دوم، ج ۳، ص ۱۶۲.

ای ابا هاشم! [علت آنکه] من سخن آغاز کردم، آن است که گمان کردم تو می‌خواهی از برخی مشکلات خود شکایت کنی. دستور داده‌ام دویست دینار طلا به شما بدهند [که با آن مشقتت را برطرف سازی]. آن را بگیر [و به همان مقدار بسنده کن!]

۹. سخت‌کوشی

علی النقی عليه السلام پیشوای بزرگ شیعیان و بزرگ خاندان هاشم بود. درآمدهای اسلامی به دست او می‌رسید و می‌توانست از آن بهره‌مند شود؛ چراکه حق او بود، ولی بسان پدران خود دوست داشت از حاصل دسترنج خود بهره‌گیرد و نیازهای زندگی‌اش را با زحمت خود فراهم آورد. علی بن حمزه می‌گوید: «ابو الحسن عليه السلام را دیدم که به سختی مشغول کشاورزی است؛ به گونه‌ای که عرق از سر و رویش جاری است. از

«بريحه عباسی، گماشته دستگاه حکومتی و امام جماعت دو شهر مکه و مدینه بود. او از امام هادی علیه السلام نزد متوکل سخن چینی و سعایت کرد و برای او نگاشت: اگر مکه و مدینه را می خواهی، علی بن محمد علیه السلام را از این دو شهر دور ساز؛ زیرا مردم را به سوی خود فرا خوانده است و گروه بسیاری نیز به او گرایش یافته اند و از او پیروی می کنند.

در اثر سعایت‌های بریحه، متوکل امام را از جوار پرفیض و ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعید کرد و ایشان را به سامرا فرستاد. در طول این مسیر، بریحه نیز با ایشان همراه شد. در بین راه رو به امام کرد و گفت: تو خود بهتر می دانی که من عامل تبعید تو بودم. سوگندهای محکم و استوار خورده ام که چنانچه شکایت مرا نزد امیر المؤمنین (متوکل) و یا حتی یکی از درباریان و فرزندان او کنی، تمامی درختانت را در مدینه به آتش کشم و خدمتکارانت را بکشم و چشمه ها و قناتهای مزرعات را ویران سازم. بدان که در تصمیم خود مصمم خواهم بود.

امام علیه السلام با چهره ای گشاده در پاسخ بریحه فرمود: نزدیک ترین راه برای شکایت از تو، این بود که دیشب شکایت تو را به درگاه خدا عرضه کنم و من شکایتی را که نزد خدا کرده ام، نزد غیر خدا و پیش بندگان عرضه نخواهم کرد. بریحه که رأفت و بردباری امام را در مقابل سعایتها و موضع زشتی که در برابر امام گرفته بود، دید، به دست و پای حضرت افتاد و با تضرع و زاری از امام درخواست بخشش کرد. امام نیز با بزرگواری تمام فرمود: تو را بخشیدم.»^۱

۱۱. شکوه و هیبت

از آنجا که امام معصوم علیه السلام، کانون تجلی قدرت و عظمت پروردگار و معدن اسرار الهی و قطب عالم امکان است، قداست معنوی و شکوه و وقار بسیار دارد. در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی علیه السلام می خوانیم:

«طَاطَأُ كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ وَ نَجَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطَاعَتِكُمْ وَ خَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ وَ

۱. اثبات الوصیة، ابو الحسن علی بن الحسین الموسعوی، ترجمه محمد جواد نجفی، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۴۳ ش، ص ۱۹۶.

امام به مردم به‌ویژه دانشمندان و اهل علم احترام فراوان می‌گذاشت.

پس از مدتی، امام از کاخ متوکل بیرون آمد. صدای تکبیر و تهلیل مردم به آسمان برخاست و همگی مردم، حتی آنان که گله‌مند بودند، از اسبهایشان پیاده شدند. آن‌گاه ابوهاشم رو به آنان کرد و گفت: شما که گفتید به او احترام نمی‌گذارید و سوگند یاد کردید که از مرکب‌هایتان پیاده نمی‌شوید! آنها که نتوانسته بودند هیبت و جلال امام را نادیده انگارند، سرافکنده پاسخ دادند: به خدا سوگند! بی‌اختیار از مرکب پیاده شدیم.^۲

۱. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات اسوه، چهارم، ۱۳۷۹ ش، زیارت جامعه کبیره.

۲. حیات الامام علی الهادی علیه السلام، باقر شریف قمرشی، بیروت، دار الاضواء، اول، ۱۴۰۸ ق، ص ۲۴.

ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ؛ هر صاحب شرافتی در برابر بزرگواری شما و شرافتتان سر فرود آورده و هر خودبزرگ‌بینی به اطاعت شما گردن نهاده است. هر زورگویی در برابر برتری شما فروتن شده و همه چیز در برابر شما خوار و ذلیل است.»

محمد بن حسن اشتر می‌گوید: «من همراه پدرم بیرون کاخ متوکل با جمعی از علویان، عباسیان و جعفریان ایستاده بودیم که امام هادی علیه السلام آمد. تمام مردم برای ادای احترام و بزرگداشت حضرت، از مرکب‌های خود پایین آمدند و صبر کردند تا ایشان وارد کاخ شود. پس از آن، برخی زبان به گلایه گشودند و گفتند: چرا ما باید به این پسر بچه احترام بگذاریم و از مرکب‌هایمان به احترامش پیاده شویم؟ نه شرافت او از ما بیش‌تر است و نه بزرگسال‌تر از ماست. به خدا سوگند که وقتی بیرون آمد، دیگر از مرکب‌هایمان پیاده نمی‌شویم.»

ابوهاشم جعفری در ردّ سخن آنها گفت: به خدا سوگند که همگی شما با خواری و خفت پیاده خواهید شد.